

تأثیر آموزه های تربیت دینی بر فرهنگ و تمدن ایران

دکتر حسنعلی بختیار نصرآبادی

رضاعلی نوروزی**

چکیده :

حس مذهبی یکی از احساسات فطری بشر است که در طول تاریخ به شکلهای مختلفی بروز یافته است. زمانی بشر با پرستش بتها، این حس را ارضا نموده و زمانی نیز به چندگانه پرستی و یگانه پرستی رو آورده است، و در هر مورد آثار فرهنگی و تمدنی متأثر از آموزه های دینی از خود به یادگار گذاشته است. تأثیری که آموزه های دینی بر نخبگان و توده مردم می گذارد، می تواند تمام انرژیها و فعالیتها را در جهت انقلابها، اصلاح تمدنها و فرهنگها به کارگیرد و آثار عظیمی را از خود به یادگار بگذارد، تا آن جا که برخی معتقدند تمدن بشری بدون وجود کلیسا و عبادتگاهها ممکن نبوده و نیست.

در ایران نیز به دلیل وضعیت سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی خاص، آموزه های دینی در همه دورانها علاوه بر حفظ اساس کشور، تمدن ساز بوده و هرگاه آموزه ها به انحراف کشیده شده، یا خاصیت خود را از دست داده است، تحول آفرینی و حرکت از فرهنگ گرفته شده، جامعه با نوعی بی هویتی و بی فرهنگی رو به رو شده و رو به اضمحلال گذاشته است. نویسندگان در این مقاله با هدف بیان تأثیر آموزه های مذهبی در همه دوره های تاریخی بر فرهنگ و تمدن ایرانی با روش تحلیلی به بحث پرداخته اند و در پایان به این نتیجه رسیده اند که دین و فرهنگ به عنوان دو مقوله در هم تنیده منسجم، آموزه هایی می آفرینند که می تواند در نقش روح فرهنگی، تحول آفرینی، بالندگی و رشد فرهنگ و تمدن را به دنبال داشته باشد.

واژگان کلیدی :

دین، فرهنگ، تمدن، تربیت، تاریخ، آزادی، آموزه، اندیشه.

مقدمه :

در ایران به دلیل وضعیت مذهبی و سیاسی خاص، آموزه های دینی در هر زمان بر فرهنگ و تمدن مؤثر بوده، نقش اساسی را ایفا نموده است؛ به طوری که هر گاه جدایی و شکاف بین آموزه ها و فرهنگ به وجود آمده، فرهنگ هویت خود را از دست داده، دچار یک نوع سقوط و سر در

گمی شده است. برای روشن شدن نقش آموزه‌های دینی بر فرهنگ و تمدن، بهتر است ابتدا مفهوم هر يك را مشخص نماییم:

دین: به معنای کیش و آیین است و در اصطلاح به راه و رسم و برنامه‌ای گفته می‌شود که توسط شخصی به نام پیامبر برای هدایت بشر آورده شده است. دین يك نهضت همه جانبه و به سوي تکامل است که کارکردهای زیادی دارد. برخی از آنها عبارتند از:

(الف) اصلاح فکر و عقیده: هیچ فردی یافت نمی‌شود که تهی از افکار و اندیشه‌ها باشد، اما ممکن است برخی از افکار او نادرست باشد. دین افکار و عقاید بشر را اصلاح می‌نماید و به سؤالات اساسی او نظیر ((از کجا آمده‌ام؟ برای چه آمده‌ام؟ به کجا خواهم رفت؟)) پاسخ می‌دهد.

(ب) پرورش اصول اخلاقی: اصولاً مذهب پشتوانه اخلاق است و بدون ضمانت مذهب، اخلاق يك حسابگری تنها بیش نیست و چون بدون دین احساس تکلیف از میان می‌رود (دورانت^۱، ۱۳۷۹، ص ۴۴۴)، کارآمدی اخلاق نیز از بین می‌رود.

(ج) اصلاح روابط افراد اجتماع: دین پشتوانه اصول اجتماعی نیز هست. اصول اجتماعی در افراد مذهبی به صورت يك تکلیف مقدس در می‌آید. و به قول هوفدینگ^۲ دین حافظ ارزشها و روابط اجتماعی است (دورانت، ۱۳۷۹، ص ۴۴۴).

(د) حذف هرگونه تبعیض‌های ناروا: افراد مذهبی همه انسانها را مخلوق خدا می‌دانند و به عدالت اعتقاد دارند و برآن پافشاری می‌کنند (سیحانی، ۱۳۷۲، ص ۱۴) و با هر گونه تبعیض به مبارزه برمی‌خیزند.

تمدن: ترکیبی از امنیت، فرهنگ، نظم و آزادی است که امنیت و نظم را از راه اخلاق، قانون و اقتصاد تأمین می‌کند و فرهنگ را از راه تسهیلاتی که برای رشد علم، آداب و رسوم و هنر لازم است فراهم می‌نماید. ناگفته نماند که تمدن امر پیچیده و ناپایداری است که به عوامل گوناگونی وابسته است و هر يك از این عوامل می‌تواند مایه عظمت یا انحطاط کشور شود (دورانت، ۱۳۷۹، ص ۲۹۸). برخی از این عوامل عبارتند از: ۱- پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی؛ ۲- سازمان سیاسی؛ ۳- سنن اخلاقی؛ ۴- کوشش در راه معرفت و بسط هنر (ویل دورانت، به نقل از ولایتی، ۱۳۷۸، ص ۷۵).

به عبارت دیگر، تمدن پدیده‌ای درهم تنیده است که جمیع رویدادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، هنری، ادبیات و علم را در خود گردآورده است (هنری لوکاس، به نقل از ولایتی، ۱۳۷۸، ص ۷۵) و این که تمدن چگونه به وجود می‌آید، بعضی آن را محصول نبوغ اقلیت مبتکر و نوآور

¹ - Durant

² - Hoffding

می‌دانند و می‌گویند تمدن‌ها را اقلیت‌ها و اشخاص هوشمند و برجسته پدید آورده‌اند و بقیه از آن اقلیت تبعیت کرده‌اند (توین بی، به نقل از ولایتی، ۱۳۷۸، ص ۷۵).

فرهنگ: فرهنگ ریشه در توسعه و انتقال اعتقادات بشر دارد (بودن ۱ و دیگران، ۱۹۸۹) و به معنای روش سازمان یافته زندگی است که شامل ارزش‌ها، هنجارها و مؤسسات و نهادها می‌شود و بنا به تعریفی دیگر: فرهنگ مجموعه‌ای از آداب و سنت‌های فردی و اجتماعی است که با توجه به شرایط اجتماعی و مقتضیات محیطی شکل گرفته و معنا پیدا می‌کند (ولایتی، ۱۳۷۸، ص ۷۴). بعضی فرهنگ را همان تمدن می‌دانند و معتقدند که این دو، رابطه مفهومی تنگاتنگی دارند که در عین حال می‌توان معانی متفاوتی را از این دو واژه استخراج نمود:

۱- مترادف بودن فرهنگ با تمدن: در سنت انگلیسی - فرانسوی مفهوم فرهنگ اغلب مترادف با تمدن به کار می‌رود (کرامبی، ۱۳۶۷، ص ۱۰) و از نظر آنان فرهنگ یا تمدن کلیت در هم بافته‌ای است که شامل: دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب، رسوم و هرگونه توانایی و عاداتی که آدمی به عنوان عضوی از جامعه به دست می‌آورد، می‌شود (آشوری، ۱۳۵۷، ص ۳۹).

۲- گسترش معنای تمدن به گونه‌ای که شامل فرهنگ نیز بشود (گاستون، ۱۳۷۱، ص). در مورد تمدن می‌توانیم بین صورت خارجی و روح درونی آن تمایز قایل شویم (فوکوتساوا، ۱۳۶۴، ص ۲۳) یعنی روح درونی در حدی است که فرهنگ را نیز در بر می‌گیرد.

۳- گسترش فرهنگ به گونه‌ای که شامل تمدن بشود (آشوری، ۱۳۵۷): در این حالت فرهنگ شامل تمامی کارهای اجتماعی به گسترده‌ترین معنای آن مانند زبان، زناشویی، نظام مالکیت، ادب و آداب صناعات و هنر است (باتامور، ۱۳۷۰، ص ۷۹) که تمدن را نیز شامل می‌شود.

۴- تفکیک بین فرهنگ و تمدن: دو تفاوت عمده بین این دو وجود دارد: فرهنگ جنبه ذهنی، معنوی و فردی دارد و تمدن جنبه عملی، عینی و اجتماعی. فرهنگ وسیعتر، قدیمی‌تر و تمدن جوانتر و محدودتر است (اسلامی، ۱۳۴۵، ص ۷۹؛ باتامور، ۱۳۷۰، ص ۷۹).

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که این دو مفهوم تعریف واحدی که مورد قبول همگان یا لاقلاً محققان علوم اجتماعی باشد ندارند، اما در یک توافق جمعی می‌توان گفت که منظور از تمدن یک مجموعه (نظام) فرهنگی است که از خصایص فرهنگی عمده و مشابه چند جامعه خاص تشکیل شده است؛ مثلاً سرمایه داری غربی را می‌توان به عنوان یک تمدن توصیف کرد، زیرا شکل‌های خاص علم، فن‌آوری، مذهب، هنر و دیگر خصایص آن را باید در چند جامعه متفاوت پیدا کرد (باتامور، ۱۳۷۰، ص ۱۳۷). در این تلقی فرهنگ بیشتر ویژگی‌های قومی را متبلور می‌سازد، ولی تمدن بر فرهنگ‌هایی اطلاق می‌شود که فراتر از هویت‌های جمعی شکل گرفته است.

در ارتباط دین با تمدن و فرهنگ می‌توان گفت که دین در ساخت تمدن و فرهنگ مؤثر است و آنها را شکل می‌دهد و گاهی نیز از آنها شکل می‌پذیرد. با یک نگاه کوتاه

می‌توان دید که پیدایش مدارس و آموزشگاه‌های دینی قدرتهای بزرگی بوده‌اند، که توانسته‌اند بر فکر، تمدن و فرهنگ ملل اثرات قابل ملاحظه‌ای داشته باشند و از آنها نیز تاثیر بپذیرند. به عقیده بنیامین کید^۳ ((برای رهایی دادن مردم از توحش، دین ضروری است؛ چه تمام تمدن بر پایه ضمانت‌های فوق طبیعی که دین به اخلاق داده نباشد)) و تارد^۴ زندگی شریف و احترام آمیز بعضی از بی‌دینان را مدیون تاثیر و نفوذ مداوم تربیت دینی اطرافیان آنها می‌داند (دورانت، ۱۳۷۹، ص ۴۴۴). پلوتارک^۵ می‌گوید: «بنای یک شهر روی زمین آسانتر است از بنای دولتی بدون دین. و ناپلئون نیز می‌گوید: اگر دستگاه پاپ نبود، مجبور بودم آن را بسازم» (دورانت، ۱۳۷۹، ص ۴۴۵).

اصولاً دین با فطرت انسانها سازگار است^۱ و به دلیل فطری بودن می‌تواند در ایجاد انگیزه، حرکت و رشد انسانها مؤثر باشد و شاید نقش کلیدی دین در پاسخگویی به نیازهای انسان با توجه به مقتضیات زمان، همین فطری بودن آن باشد.

ایران باستان و آموزه های دینی

در ایران قبل از اسلام چند دین به عنوان ادیان برتر در ایران تسلط داشت. اینک به بررسی آموزه‌های آنها بر فرهنگ و تمدن ایران می‌پردازیم و برای سهولت کار، این بحث را به سه قسمت تقسیم می‌کنیم:

۱- اعتقادات پیش از زردشت: چنانچه از کتب تاریخ باستان بر می‌آید، آریاییها در آستانه استقرار در ایران، معتقد به نوعی طبیعت پرستی ثنوی بودند، یعنی برای جلب سود و دفع ضرر عوامل سودبخش و زیان آور را پرستش می‌کردند و این مساله در نقاشیها و آثار باستانی آن دوره هویدا است.

۲- دین زردشت و آیین او: زردشت پیام آور اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک بود و آیین او به عنوان عامل مهم در اصلاح فرهنگ ایران زمین دخالت داشته تا آن جا که در اسطوره‌های ایران زمین، آیین زردشت محور رهایی از سرگردانیها و همدانستانی با همه نیکان و راستان هفت کشور زمین است و اهورا مزدا سبب همه خوبیهاست که مرد نیک می‌تواند جلوه‌ای از آفرینش او باشد و باید در نیکی جهان و جهانیان بکوشد (شریعتمداری، ۱۳۶۹، ص ۹۲).

زردشت خدمت به جامعه و عدالت را به عنوان ارزش مدنظر داشته و بر تربیت فرزند دانا و توانا تاکید کرده؛ به طوری که در دعاهای او آمده است: اهورامزدا فرزندی به من عطا فرما که با تربیت و دانا بوده و در هیأت اجتماعی داخل شده و به وظیفه خود رفتار نماید. فرزند رشید و

³ - Kidd

⁴ - Trade

⁵ - Plutarch

محترمی که احتیاج دیگران را برآورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده، شهر و مملکت خود بکوشد (شریعتمداری، ۱۳۶۹). البته علی رغم توصیه‌های عالی زردشت، افکار او بعد از مدتی، تحت تأثیر خرافات و احساسات منفی قرار گرفت و روحانیون زردشتی متعصب، به آزار پیروان سایر ادیان که رعیت ایران به شمار می‌آمدند، پرداخته و اطمینان و اعتماد را از بین بردند (کریستین سن، ۱۳۵۱، ص ۲۹۰). سرانجام به خاطر عدم روحیه تقوا و آزادگی موبدان و آلوده شدن دین به خرافات، دین زردشت بتدریج ارزش و اهمیت و تاثیرگذاری خود را از دست داد. البته هنوز در فرهنگ ما بقایایی از آداب و رسوم زردشتی نظیر احترام به آتش و از بین بردن پلییدی نقش اسطوره‌ای به خود گرفته است.

۳- سایر ادیان : ادیان دیگری نیز در مناطق مختلف ایران باستان رواج داشت که از آن جمله

می‌توان به یهودیان و نصارا اشاره کرد (کریستین سن، ۱۳۵۱؛ ص ۲۹۰). علاوه بر اینها، در این زمان فرقه مانوی منشأ دوگانه پرستی، زهد و ریاضت بود و فرقه مزدکیه که نوعی بدبینی را نسبت به زندگی دنیوی ترویج می‌داد، رونق داشت. مزدک ریشه کینه و عداوت بین مردم را نابرابری می‌دانست و ریشه آن را حب دنیا می‌دانست. او معتقد بود که باید از توانایان گرفت و به بی‌توانان داد (درانی، ۱۳۷۶، ص ۲۷-۲۵).

از زمان تسلط سلوکیان، دین بودا در نواحی شرقی ایران رواج یافت (کریستین سن، ۱۳۵۱، ص ۲۹۰). ظهور و گسترش ادیان متفاوت، باورها و ارزشهای دینی در این زمان زمینه انتخاب و اثر بخشی آموزه‌های دینی را گسترش بخشید، به طوری که این آموزه‌ها با تأثیر بر خانواده و مراکز تعلیمی، زمینه‌ساز فرهنگ و تمدن پویایی شدند؛ فرهنگی که می‌توانست در نجوم، ریاضیات، طب، حقوق و فلسفه گفتنی‌های زیادی داشته باشد.

آموزه های دینی و فرهنگ ایرانی

مردم آریایی بیشتر به امور جاری زندگی و تأمین آسایش و امنیت توجه داشتند. آریایی‌های قدیم معتقد بودند که در سراسر عالم هستی و در درون موجودات، قانون و نظامی استوار و تغییر ناپذیر برقرار است. زمین و آسمان را زوجی تصور می‌کردند و معتقد بودند که آدمیان و سایر موجودات فرزندان آن دو بودند. پرستش خورشید و آتش از کهن‌ترین آیین‌های آریایی بود. آنان به قوای نامریی نیز اعتقاد داشتند و آن را بر امور جهان مؤثر می‌دانستند. از گفته‌های ((هردوت)) بر می‌آید که پارسیان خورشید، ماه، زمین، آتش و باد را پرستش می‌کردند و بتکده و قربانگاه نداشتند. به طور کلی تصورات آنها راجع به خدا بالاتر و پاکتر از تصورات سایر ملل آن زمان بود. آنها خدای بزرگ را موجود مجرد که دیده نمی‌شود می‌دانستند و او را پرستش می‌کردند (درانی، ۱۳۷۶، ص ۳۱-۳۲).

در دوران هخامنشی آیین اهورامزدايي در سراسر شاهنشاهی توسعه یافت. پرستش اهورا با نام داریوش همراه شد؛ به طوری که خانواده هخامنشیان و قبایل پارسی اهورامزدا را خدای قبیله خویش می‌دانستند.

البته، باید بیان کرد که در زمانی پیش از هخامنشیان، زردشت دین نوینی بینانگداری کرد که مردم ایران این دین را پذیرفتند و با آیین‌های کهن آنان آمیخته شد و بدین گونه آیین زردشتی جدیدی پدیدآمد که در آغاز حکومت هخامنشی آیین نیمه رسمی ایرانیان گردید (پمبرگ، ۱۳۵۹، ص ۲۳).

بعد از هخامنشیان در زمان سلوکیان اعتقادات یونانی‌ها در ایران رواج داده شد و اشکانیان بر یک مذهب خاص تأکید نداشتند و اقوام مختلف ادیان متفاوتی داشتند و خدایان گوناگونی را ستایش می‌کردند.

ساسانیان دین زردشت را در ایران رسمی نمودند و آیین زردشت و روحانیت تکیه گاه آنان در مسایل سیاسی و مذهبی بود. **اوستا** در زمان ساسانیان مرتب و مدون شد و شاپور اول، آنچه را دانشمندان راجع به علم طب، ستاره شناسی، فلسفه و جغرافیا نوشته بودند، از یونان و هند و سایر جاها جمع کرد و به اوستا افزود. در زمان او، اوستا به طور رسمی قانون مملکتی شناخته شد (مشیرالدوله، ۱۳۴۵، ص ۲۵۴). تأثیر عمده دین زردشت بر آموزش و پرورش و فرهنگ جامعه ایرانی آن بود که هر زردشتی باید قسمتهایی از تعالیم اوستا را حفظ باشد و این امر به ایجاد یک نوع وحدت نظر، عمل، اندیشه، گفتار و کردار میان ایرانیان کمک می‌کرد و بهترین وسیله برای هماهنگ ساختن اندیشه‌ها و انتقال فرهنگ ایرانی به نسلهای آینده بود و روح معنوی و یکپارچه‌ای را در جامعه ایران به وجود می‌آورد که تجلی آن در رواج مدارس و معابد مذهبی خود را نشان می‌داد (حکمت، ۱۳۵۰، ص ۱۲۰). در کنار بیشتر معابد و مدرسه‌ها کاهنان به پسران و دختران خط نویسی و حساب را می‌آموختند و اصول وطن پرستی و نیکوکاری را در روح آنان تقویت می‌کردند و بعضی از ایشان را برای کار بزرگ نویسندگی و اموردیوانی آماده می‌ساختند (دورانت، ۱۳۶۵، ص ۹۳).

باگسترش دین زردشتی خاصه در دوره های متأخر ساسانی، تربیت کودکان و جوانان و سوق دادن آنان به ارزشهای دینی مهم شد و از زمانی که کودک در بطن مادر قرار داشت، تربیت او آغاز می‌شد. مادر دارای وظایفی چون نیایش به درگاه اهورا مزدا بود تا وضع حملی آسان داشته باشد و خداوند شیرخوب و فراوان به او عطا فرماید تا طفل در دامانش به آسانی و نیکی پرورش یابد. در نه ماهگی کسان زن باردار، موبدان را به منزل دعوت کرده تا برای سلامت زن، جنین و سهولت وضع حمل دعا بخوانند، والدین در رعایت نظافت و بهداشت کودک می‌کوشیدند و بر او دعاهای مخصوص می‌خواندند و هر سال روز تولدش را جشن می‌گرفتند و در هر زاد روزی برای سلامت او درختی می‌کاشتند (درانی، ۱۳۷۶، ص ۳۸). کودکان را به طور معمول تا سن پنج سالگی پیش پدر نمی‌بردند و تا سن هفت سالگی از هر نوع مجازات معاف می‌داشتند. از هفت سالگی که اندک اندک سن تمییز عقلي فرا می‌رسید، در تعلیم او می‌کوشیدند و به فراگرفتن درس‌های مختلف وادارش می‌کردند (حکمت، ۱۳۵۰، ص ۴۷-۴۹) کودک پیش از هفت سالگی به حفظ کردن قطعاتی از اوستا واداشته می‌شد. در اوستا زردشت برای کسب دانش و خرد

در کودکی اهمیت بسیاری قابل بود و به دانشمندان توصیه می‌کرد که اگر شخصی بیگانه یا همکیش، برادر یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد تو آید، باید او را بپذیری و آنچه خواهد به او بیاموزی، تربیت را باید مانند زندگی مهم شمرد و هرکسی باید به وسیله پرورش و فراگرفتن خواندن و نوشتن خود را به پایگاهی ارجمند رساند و با رعایت دستورات مذهبی و استفاده از پندنامه‌ها قانون و نظم را محفوظ بدارد. چنان که پیداست، در نص اوستا آموزش و پرورش همگانی وظیفه همه افراد جامعه بوده است اگرچه در عمل، آموزش در خدمت روحانیون و اشراف زادگان قرار گرفته و عامه مردم از آن محروم بودند. در پندنامه، زردشت پدر و مادر را مسؤول تربیت فرزند می‌داند و آنها را در اعمال نیکی که طفل انجام می‌دهد، شریک دانسته است و چنانچه پدر و مادر در پرورش کودک غفلت کنند، از عواقب اعمال زشت او برخوردار خواهند شد (درانی، ۱۳۷۶، ص ۳۹).

علاوه بر رفتار خانواده، دین و سازمان‌های دینی از یک سو تمام کردارهای اجتماعی و سیاسی اقتصادی جامعه را مشروعیت می‌دادند و دیگر نهادهای فرهنگی را در انتقال ارزشهای دینی با خود همسو می‌کردند تا حدی که نظام‌های عقیدتی با نهاد آموزش و پرورش و نهادهای دیگر متحد و یگانه می‌شدند (تکمیل همایون، ۱۳۶۰، ص ۳۰۹). اندیشه‌های دینی از آموزش جدا نبود. در پندنامه آذرباد مارسپندان آمده است: زن و فرزند خود را از تحصیل دانش و کسب هنر باز ندار تا غم و اندوه بر تو راه نیابد و در آینده پشیمان نگردی. اگر تو را فرزندی خردسال است، او را به دبستان فرست، زیرا فروغ دانش دیدگان را روشن و بینا کند. در این دوره بر آموزش و پرورش زنان نیز تأکید می‌شد و مادر تربیت شده با ارزش بود. کمال جسمانی به اندازه کمال فکری و معنوی اهمیت داشت. به همین دلیل تیراندازی، نیزه پرانی و اسب دوانی جزء برنامه‌ها بود. در آگورا آموزش تخصصی وجود داشت و متخصصان مورد نیاز در آن جا تربیت می‌شدند. علی‌رغم اختلافات طبقاتی و مشکلاتی که وجود داشت، آموزه‌های دینی آن زمان برای ایرانیان دستاوردهای مهمی را به دنبال داشت که آثار آن هنوز در فرهنگ این سرزمین باقی است.

آموزه‌های دینی و ایران اسلامی: گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در اواخر حکومت ساسانیان جامعه دچار کشمکش سیاسی شده بود و بر اثر ضعف اندیشه‌ها، افکار و حاکمیت طبقاتی، آموزه‌های مذهبی توان پاسخگویی به نیازهای جامعه را نداشتند. لذا مردم ایران منتظر یک مذهب نجات بخش بودند که این مسأله با ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و گردآمدن ملل گوناگون در زیر یک پرچم واحد تحقق یافت و تمدن عظیمی به وجود آمد که در جامعه شناسی و تاریخ آن را به نام تمدن اسلامی می‌شناسند. در این تمدن ملتهای گوناگون از آسیا، آفریقا و اروپا سهیم شدند ولی ایرانیان در این تمدن سهم ویژه‌ای داشتند (مطهری، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲).

تقی زاده در خطابه تحولات اجتماعی و مدنی ایران در گذشته چنین می‌گوید: اسلام... آیینی نو دارای محاسن، اصول و قوانین منظم بود و انتشار آن روح تازه و ایمان قوی‌تری در دل

مردم دمی‌دیه تدریج باتمدن ایران ترکیب وجوش خورد و فرهنگ ایرانی را اثربخش نمود (معین ، ۱۳۴۸، ص ۱۶).

ظهور دین اسلام یکی از بزرگترین انقلابها و تحولات بشری بود که در اول سده هفتم میلادی شروع شد و به تدریج در مدت کوتاهی تمام شبه جزیره عربستان را فراگرفت و پس از آن به کشورهای مجاورکه دارای برجسته‌ترین تمدن و فرهنگ آن عصر بودند، روآورد و تغییرات و تحولات شگرفی را در آن کشورها به وجودآورد که از شگفتیهای پر رمز حیات بشری است. اسلام وابستگی های بیهوده زندگی را از میان برد و آثار عمیقی در دل و فکر مردم آفرید و نه تنها عربستان مرده و صحرای بی‌آب و علف، و بی سر و صدایی را که مردمش - جز تعداد انگشت شماری - ناشناس بودند، به عربستان پر سروصدایی تبدیل کرد، بلکه منشأ پیدایش فلسفه‌ها و اندیشه‌های نوینی در تمدن مردم آن زمان گردید. اسلام به منزله دینی آسمانی و مدافع عدالت خواهی و پرهیزکاری علیه ستمکاری و بیداد قیام کرد و اندیشه‌های آن مانند آبهای خنک و گوارا، در دل تشنه عاشقان علم و در مغز متفکران جا گرفت. لذا استعدادها تحقق یافت و خمیرمایه اصلی برای تحول و رشد فرهنگی میسر گردید (رهنما، ۱۳۵۲، ص ۷۵).

آنچه زمینه ترقیات علمی و پیشرفتهای مادی را برای مسلمین میسر ساخت، درحقیقت تشویق مسلمین به علم، نشاط معنوی، روح وحدت و یگانگی در سایه عدالت، تعاون بود که آگاهی را جانشین تعصبات دنیای باستان کرد اسلام بود و هدایت مسلمین به علم و معنویت راه توسعه، تکامل، صنعت، علوم پایه و علوم انسانی را تسهیل کرد و در مقابل تعصبات دینی نصاری و مجوس، تسامح و تساهل با اهل کتاب و علاقه به علم و حیات را توصیه نمود (زرین کوب، ۱۳۵۵، ص ۱۲). اسلام فکرحکومت اشرافی و به اصطلاح اریستوکراسی را از میان برد و فکر دیگری را که از لحاظی به دموکراسی، آزادی، معنویت و حکومت مردمی نزدیک بود، به وجود آورد (مطهری ، ۱۳۷۳، ص ۳۶۸) و در نهایت با به وجودآوردن زمینه‌های سالم حیات سیاسی و اجتماعی اسلام آغازگر تمدن و فرهنگ نوینی در این سرزمین شد.

تأثیرآموزه های تربیت دینی در ایران اسلامی:

تأثیر گذاری آموزه‌های اسلامی بر فرهنگ و تمدن ایران، در دو مقوله کالبدها و محتوای آموزشی تجلی یافت که در نهایت منجر به زایش اندیشه‌های پیشرفته‌ای در ذهن دانشمندان اسلامی گردید و رشد فرهنگ ایرانی را به ارمغان آورد.

الف (کالبدها

علوم مختلف در مدارس تدریس می‌شدکه این مسأله مقدمات دانشگاه‌های اسلامی را فراهم نمود و نقطه عطفی برای رشد فرهنگ و تمدن ایرانی گردید. کالبدها در قالب فضاهای آموزشی و کتابها و آداب تعلیم و تربیت تجلی یافت که به آن پرداخته می‌شود. در جامعه اسلامی آموزش از مسجد شروع شد و به اندک زمانی آموزش از مسجد به اولین مدارس کشیده شد. به

دلیل اهمیتی که اسلام برای تعالیم قرآنی قایل بود، هسته مرکزی آموزش را قرآن تشکیل می‌داد (چگینی و دیگران، ص ۱۸-۱۹) و قرآن مسلمین را به رشته‌های مختلف علوم سوق می‌داد. لذا در ایران برنامه درسی در سطح آموزش ابتدایی وسیعتر از سایر کشورها بود. گذشته از قرآن، حدیث و شناخت قوانین مذهبی، تاریخ، خطاطی، شعر و نثر تدریس می‌شد. آموزش عربی از درسهای مهم بود و مراکز آموزشی ایران به آن فوق العاده اهمیت می‌دادند (چگینی و دیگران، ص ۱۹). بنابراین، در این برهه از زمان کسب دانش آزادی و معنویت دارای ارزش بسیاری بود و بر یادگیری علوم تأکید می‌شد.

از قرون دوم هجری به بعد مسجدها مرکز آموزشهای مذهبی شد. آموزش در مساجد به دو صورت انجام می‌شد. در یک شکل آن، معلم بر سر منبر می‌رفت و درباره مسایل دینی برای عدهای بسیار زیاد سخن می‌گفت. شمار افراد حاضرگاه به هزاران نفر می‌رسید. شکل دیگر آموزش حلقه‌ای بود که هرگروه از طرفداران فرقه‌های مختلف اسلامی به دور عالمی حلقه می‌زدند و درباره مسایل مذهبی با او به بحث می‌پرداختند. آموزش علوم، شکل دیگری داشت که جای آن بیرون از مسجد بود. در این آموزش طالب علم به شاگردی مردی دانا در می‌آمد و با او چندان به سر می‌برد که دانش مورد نظر را بیاموزد. رفتن به سفری دراز برای درک محضر مردی دانا، یکی از ویژگیهای این آموزش بود. از مؤسسات دیگری که نقش آموزشی داشتند، می‌توان به کتابفروشیها و مراکز تجمع ادیبان اشاره کرد. همه این مؤسسات بر روی هم یک نظام آموزشی را تداعی می‌کرد که به تعبیر امروز ما آموزش عالی نامیده می‌شود (چگینی و دیگران، ص ۲۰-۲۲). با گسترش جامعه اسلامی، مدارس و مراکز علمی در شهرهای مهم اسلامی به پشتیبانی مادی ثروتمندان و زمامداران گسترش یافت که انتخاب و انتصاب استادان در مدارس برعهده عالمان و زمامداران بود. از جمله مدارس معروف آن عصر که سازمان معین و مرتبی داشت، نظامیه‌ها بود که توسط خواجه نظام الملک در شهرهای مهم از جمله بغداد بنا شده بود و از نظر آموزشی همانند دانشگاههای امروزی بود. مخارج آن از طریق موقوفات تأمین می‌شد و دانشجویان شبانه روزی بودند و پوشاک و خوراک خود را از مدرسه دریافت می‌کردند. توجه به علم و مرکز آموزشی باعث باروری دانشمندی بود که ثمره کار آنان هزاران هزار کتاب علمی، ادبی و اجتماعی بود که تحولات عمیقی در فرهنگ این سرزمین به وجود آورد (درانی، ۱۳۷۶، ص ۷۹-۸۶).

البته هجوم مغولان و تیموریان ضربه جبران ناپذیری را به فرهنگ و تمدن ایران زد؛ به طوری که این هجوم سبب نابودی بسیاری از مدارس، کتابها و مراکز آموزشی شد و تا تشکیل حکومت صفویان مراکز آموزشی و مدارس رونق نیافت. با ظهور صفویه مذهب شیعه مذهب رسمی گشت و مدارس به مؤسسات تبلیغی و شیعی تبدیل شدند و برنامه های درسی محدود شد. در این مدارس قرآن، فلسفه و فقه اسلامی تدریس می‌شد و به علوم و ریاضیات کمتر توجه می‌شد.

البته، در این زمان شیخ بهایی و حراملی و بسیاری از اندیشمندان تشیع ظهور کردند و زمینه ساز تحولاتی در دنیای اسلام گردیدند (چگینی و دیگران، ص ۲۴).

با توجه بیش از حد به جزئیات مذهب و غافل شدن از روح حیات بخش اسلام در اواخر زمان صفویه پویایی و خلاقیت در میان مردم از بین رفت و همزمان با این حادثه، فرهنگ غرب رشد نمود و روز به روز گرایش به سمت تمدن غرب آغاز گردید و خود باختگی مسلمانان را به دنبال آورد. این خود باختگی به اندازه ای بود که در دوره قاجاریه با وجود تلاش زیاد در ایجاد مدارس و با وجود مکتب خانه‌ها، خانقاه‌ها، رباط‌ها، زاویه‌ها، تشکیلات اهل فتوت، بازارها و زورخانه‌ها کاری از پیش نرفت. تا این که سر انجام امیرکبیر با نگرشی جدید چشم اندازه‌های روشنی از تمدن نوین را به روی ایران گشود، اما کار او نیز تداوم نیافت و به صورت ناتمام رها گردید.

ب: تجلی آموزه های مذهبی در اندیشه اندیشمندان فرهنگ ساز

ابن سینا هدف فرهنگ را تقویت ایمان، فضیلت، تأمین تندرستی، سوادآموزی و تعلیم هنر و پیشه می‌داند. او به خواسته‌ها و علایق نسل جوان توجه می‌کند. تشویق و تهدید را در آموزش به کار می‌گیرد و اگر ترساندن مؤثر واقع نمی‌شود، تنبیه را به خدمت می‌گرفت و بر تربیت بدنی تأکید می‌کرد و معتقد بود که جامعه باید از افراد دیندار و هنرمند برخوردار شود (صدیق، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷).

غزالی هدف از فرهنگ و تعلیم و تربیت را رسیدن به خوشبختی در دنیا، پیروی از دین و رعایت اصول اخلاقی می‌داند. او اهمیت حواس در آموزش را مورد تأکید قرار می‌دهد. به اعتقاد او ذهن کودک گوهري نفیس و نقش پذیر است، و از این جهت حس تقلید در آنان قوی است و رفتار اشخاص بالغ تأثیر زیادی در تربیت کودکان دارد. به نظر غزالی محیط تشویق و تنبیه تأثیر زیادی در تربیت دارد و نقش انگیزش و عادت را نیز نباید از نظر دور داشت. از نظر او خردمندی مهمتر از علم است و خردمندی و ویژگیهای اخلاقی مادرزادی است (صدیق، ۱۳۶۳، ص ۱۵۷).

خواجه نصیرالدین طوسی مبنای روانشناسی تدریس را ارایه کرد و بر لزوم توجه به طبیعت کودک بویژه در انتخاب شغل تأکید ورزید. او طرفدار آموزش دختران نیز بود و به پرورش شخصیت کودک و اهمیت پیروی از تمایلات وی اعتقاد داشت. خواجه در تربیت اخلاقی به محیط پرورشی کودک اهمیت زیاد می‌داد. از نظر او معلم باید به سرشت کودک پی‌ببرد و استعدادها را نهفته او را کشف کند و او را به کار و حرفه ای و دارد که توانایی انجام دانش را دارد. به نظرخواجه، برنامه تحصیل کودک باید شامل اصول دین، تاریخ، بهداشت، حفظ کردن اشعار، پرورش صفات نیک اخلاقی، آموزش آداب زندگانی، ورزش، بازی، صنعت و علم باشد (همای، ۱۳۶۴) و فرهنگ باید زمینه رشد انسان را فراهم نماید.

سعدي تأثیر وراثت را در طبیعت آدمی بسیار مهم می‌داند. به نظر او ویژگیهای هوشی و روانی هر کسی از پدر و مادرش به او می‌رسد. در نتیجه، آموزش و پرورش نقشی محدود در

تغییر شخصیت و نحوه تفکر و رفتار شخص دارد. همنشینی در شکل دادن رفتار و تفکر کودک مؤثر است. او معتقد است که تنها کوشش، علم و کاردانی برای سعادت‌مندی انسان کافی نیست، بلکه خواست خدا، اتفاق و بخت نیز در این کار تأثیر دارند. سعدي توجه فوق العاده‌اي به پرورش اخلاقي دارد و به همین جهت است که وارد جزئیات آموزش و پرورش نشده است. به نظر او انسان برای فهم امور و قضاوت درباره آنها باید حواس را به کارگیرد. او هدف آموزش و پرورش را آموختن هنر و ایجاد عادت‌ها و خوه‌هاي پسندیده مي‌داند (صدیق، ۱۳۶۳، ص ۱۵۷).

کیکاووس بن اسکندر آموختن پیشه را حتی برای توانگران و اشراف مهم می‌داند و پرورش شخصیت، روابط انسانی و تربیت حرفه‌ای را از اجزای مهم آموزش و پرورش می‌داند. او آموزش و پرورش را به دو قسمت عمومی و خصوصی تقسیم می‌کند و معتقد است که قوانین، مقررات، اصول و احکامی که همه افراد جامعه برای سعادت خود و رفاه جامعه باید بپذیرند، در قلمرو آموزش و پرورش عمومی است. از نظر او در مرحله آموزش و پرورش خصوصی هر طبقه از مردم باید به فراخورکار و شغل خود آموزش یابند تا بتوانند به نحو شایسته‌ای از عهده انجام دادن کارهایی که به آنها محول می‌شود برآیند. فراگرفتن پیشه‌ها، دانش پزشکی، نجوم، هندسه، فقه، موسیقی و آیین جوانمردی در قلمرو آموزش و پرورش خصوصی است (غروی، ۱۳۴۳).

روش تربیت صوفیان نیز متأثر از آموزه‌های تربیت دینی بود. در تربیت آنها عمل اصلی وصال به حق بود. لذا تربیت عبارت بود از پیمودن مراحل و یگانه شدن با حق یا رسیدن به کمال در سراسر زندگی. برای دستیابی به این هدف روشهایی به کار می‌رفت که در فرقه‌ها و شاخه‌های گوناگون تصوف مختلف بود. صوفیان به ارزشهای اسلامی و اولیای دین ارج می‌نهادند و با پیمودن مراحل، حالات ذهنی و رفتاری خود را به گونه‌ای می‌پروراندند که خویشتن را در وجود معشوق یگانه بیابند و

با او یکی شوند. به عبارت دیگر، با خدا که اشیاء مظهر و جلوه گاه اویند همانند گردند، زیرا خدا در همه چیز و همه جا حاضر است. عرفان ایرانی چهره‌ای از این گونه باور است که در حسین بن منصور حلاج نماینده پر قدرت عارفان آن عصر تجلی می‌یابد. او با آموزه‌های مذهبی در برابرستمگري‌های زمانه و به حمایت از مردم ستم‌دیده بر می‌خیزد و با فنا کردن خود به هستی اصلی می‌رسد (چگینی و دیگران، ص ۳۳) و اسطوره عرفان و ادبیات می‌گردد.

تأثیر آموزه های دینی و فرهنگ معاصر :

اگر تاریخ معاصر ایران را از زمان قاجار بررسی و مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که بسیاری از مسایل عصر حاضر متأثر از آن دوره است و بحث آن بسیار طولانی است و در این مبحث نمی‌گنجد. لذا برای جلوگیری از طولانی شدن بحث تنها به بررسی گوشه‌ای از اندیشه‌های امام خمینی (ره)، مصلح دینی قرن حاضر که تحت تأثیر آموزه‌های دینی بوده است، می‌پردازیم. امام خمینی (ره) تحت تأثیر آموزه‌های دینی و با افزایش آگاهی‌ها و مشارکت مردم توانست انقلاب اسلامی را به پیروزی برساند و طرح بازگشت به خویشتن را در بین ملل اسلامی

مطرح نماید. او مرد برتر قرن حاضر، عصارهٔ تکاپوی اصلاح‌گریهای عالمان شیعی و پرورش یافتهٔ مکتب غنی اسلام بود و آرمانهای بلندی ناشی از آموزه‌های دینی داشت که می‌توان به بعضی از آنها نظیر انسانی برای نجات انسان از ستم، آزادی انسان از قید و بندهای اجتماعی و خرافات فرهنگی، همبستگیهای ملتها، تبدیل شدن مسلسل‌ها به قلم‌ها، برپایی جشن بزرگ مرگ استعمار و آرزوی تحقق حاکمیت الله ... اشاره کرد (فصلنامه حکومت اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱). فعالیت‌های امام (ره) را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است که آرزویی جز براندازی بساط ستمگری طاغوت نداشت و همواره به آزادگان می‌فرمود: ((امید است شما عزیزان من جشن مرگ استعمار و عمال آن را به زودی بگیرید)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۱۲، ص ۳۴). اما دسته دوم آرمانهای ایشان تحقق قسط و عدالت، حاکمیت ارزشهای انسانی - الهی، همزیستی انسانهای خداپاور به دور از نیرنگ و نفاق و همراه با رشد همه جانبه علمی و مذهبی آنها در کنار یکدیگر بود که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: ((من امیدوارم که حکومت اسلامی در ایران تشکیل بشود و مزایایی که در حکومت اسلامی هست، بر بشر مشخص گردد تا بشریت بفهمد اولاً اسلام چگونه است و روابط بین حکومتها و ملت چه روابطی است و طرز اجرای عدالت به چه صورت است. در اسلام شخص اول مملکت در زندگی با رعیت هیچ فرقی ندارد (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۲۳، ص ۸۴).

((من امیدوارم بشریه رشدی برسد که مسلسل‌ها راه قلم تبدیل کند)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۲۲۸). ((من امیدوارم یک جمهوری اسلامی و یک عدل اسلامی و یک حکومت عادل پیدا شود که مملکت ما را از این گرفتاریها نجات بدهد و نگذارد دیگر دست اجانب در این مملکت باز باشد و استقلال و آزادی را برای همه شما بیمه کند)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۵، ص ۱۷۸). البته آن نوع آزادی و استقلالی که هماهنگ باتکامل انسان و معنویات باشد. لذا امام (ره) در بیانات متعدد خویش آزادی لیبرالی غربی را طرد می‌کرد و رهایی و خود و انهادگی انسان را مطلوب نمی‌دانست و می‌فرمود: ((آن آزادی که در غرب است، یک قدری فحشاست که هر جوری دلشان می‌خواهد عمل کنند، در شهوات هیچ قید و بندی نباشد، آزادانه هر طوری دلشان می‌خواهد در فحشا غوطه ور شوند)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۸، ص ۱۲۳).

از نظر امام خمینی (ره) محدودیتهای اعمال شده توسط دین اسلام، نه تنها مخل آزادی نیست، بلکه آزاد کردن بیشتر انسان از هوای نفس است. ایشان در جایی فرموده‌اند: ((این مقدار آزادی که خدای تبارک و تعالی به مردم داده است، آزادی منطقی است. همه چیزهایی را که آنها داده اند آزادی نیست، آزادی باید منطقی و طبق قانون باشد)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۷، ص ۲۰۲).

از نظر ایشان آزادی حقیقی در چارچوب تعالیم اسلام معنا پیدا می‌کند. پس آزادی گرچه ارزش است و نعمت الهی، اما برتر از سایر ارزشها نیست. حدود آزادی باید در چارچوب اسلام

ترسیم شود. البته تلقی امام (ره) از آزادی با پذیرش مفهوم آزادی حداکثری، سازگار می‌باشد (واعظی، ۱۳۷۸).

آزادی مثبت حداکثری، مبتنی بر انسان شناسی خاصی است که انسان را فراتر از خود غریزی و شهوی می‌برد. هگل و افلاطون با در نظر گرفتن خود طبیعی و پست‌تر و خود معنوی و برتر از چیزی به نام بردگی طبیعت یاد می‌کنند و آن به این صورت است که انسان ممکن است در عین حال که هیچ اجبار بیرونی در کار نیست، برده طبیعت و من سفلی خود باشد (آیزنباورلین، ۱۳۶۸، ص ۲۵۱). تلقی حداکثری از مفهوم آزادی در اندیشه امام (ره) ریشه در تعالیم اسلامی دارد. در تعالیم قرآنی دعوت پیامبر (ص) به توحید و نفی شرک و ترغیب به عبودیت و بندگی همان آزادی است و عقاید باطل و آدابی که با میل انسان انتخاب می‌گردد، موجب بردگی و بندگی او شده، مانع تحقق ابعاد وجودی او می‌گردد.

امر به معروف و نهی از منکر و تحریم برخی افعال از دیدگاه قرآن موجب کمال آدمی می‌شود و تلقی مثبت حداکثری از آزادی عین رهایی و آزادسازی آدمی از قید و بندهایی است که انسان را به سمت نیستی و زوال می‌کشاند. لذا در اسلام هستی انسان در تعلق او به خدا صورت می‌پذیرد و بالاترین آزادی خشنودی پروردگار است.^۷

یکی دیگر از نکات برجسته ای که امام خمینی (ره) تحت تأثیر آموزه های دینی به آن پرداخته‌اند، برقراری روابط با کشورهای دیگر است. بی‌تردید اندیشه حکومت دینی و بنیانگذاری جمهوری اسلامی از سوی او رویکرد جدیدی را به همراه داشت که از منظر تفکر و خردورزی دینی قابل توجیه است؛ رویکردی که با توجه به تحولات بنیادین شرایط زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انسان عصر حاضر و با توجه به دو اصل خاتمیت و جهان شمولی اسلام پایه گذاری شده و نمودی دیگر از ورود تفکر و اندیشه دینی را در عرصه های جهانی دین و فرهنگ نشان می دهد (سادات، ۱۳۷۸).

امام اساس تمدن و فرهنگ را حکومت می‌داند؛ حکومتی که بتواند انسان را به اوج شکوفایی مادی و معنوی برساند. لذا می‌فرماید: ((حکومت اسلامی به آن طوری که خدای تبارک و تعالی مقرر فرموده شرایط حاکم را، شرایط مأمورین دولت را، کیفیت حکومت را، آن طوری که در اسلام مقرر است، همان طوری که در صدر اسلام بود باید پیاده شود)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، جلد ۱۱، ص ۲۶).

((حکومت اسلامی مشروطه است از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که باید رعایت و اجرا شود، از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۲۲).

((روابطی را که هر فرد بشر با خداوند دارد، روابطی را که هر فرد بشر با پیامبر اسلام (ص) دارد، با حکومت دارد، روابطی را که هر فرد با فرد دیگر باید داشته باشد، روابطی را که هر فرد با

غیر ملت خودش باید داشته باشد، کلیه روابطی را که امکان دارد بین فرد بشر با افراد دیگر بشر، جوامع بشری باشد، در اسلام مطرح است و حکم دارد)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۲۲، ص ۱۴۲). ((ما کتابی داریم که همه اینها را مشخص نموده است)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۱۸، ص ۲۵۷).

((حکومت اسلامی حکومتی است آزاد و مستقل و روابطش با شرق و غرب به یک نحو است و اگر آنها روابط حسنه داشته باشند، دولت اسلام هم با آنها روابط حسنه دارد و اجازه نمی‌دهیم کسی در مقررات مملکتمان دخالت کند)) (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۹۹).

((ما امیدواریم که تعادل دنیا به خطر نیفتد، برای این که ما به هیچ طرفی از دو طرف شرق و غرب تمایلی نداریم و با همه رابطه علی السویه داریم و با همه رفتاری عادلانه داریم. البته در صورتی که آنها عدالت را در رابطه با ما رعایت کنند (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۹۳). ما در نوسازی کشور از همه امکاناتی که دولتهای خارجی مایل باشند در اختیار ما بگذارند، با حفظ آزادی و استقلال کشور بر اساس احترام متقابل از آن امکانات استفاده می‌کنیم و قراردادهایی منعقد می‌نماییم (صحیفه نور، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۷۷). در این دیدگاه مصالح ملی و مصالح نظام از اصول ثابت و غیر قابل تغییر در روابط است؛ هر چند مصالح ملی و مصلحت نظام در اندیشه و حکومت دینی تعریفی خاص دارد و حدود آن متناسب با اهداف و فلسفه دین و حکومت دینی است و حاکمیت ارزشهای دینی ناب مسلماً فرهنگ ساز و تمدن ساز است و باب نوآوری و خلاقیت را در فرهنگ و تمدن می‌گشاید و آهنگی نو در تمدن جهانی می‌نوازد.

نتیجه :

فرهنگ و تمدن ایران زمین در دوره های مختلف، همواره تحت تأثیر آموزه‌های دینی بوده است و آثار آموزه‌های تربیتی دین بر تعلیم و تربیت، فرهنگ و تمدن هویدا بوده است و از این طریق موجب رشد فرهنگ و تمدن جامعه شده‌اند. اما فرهنگ و تمدن نیز تأثیراتی متقابل بر ادیان داشته است. بنابراین، آموزه‌های دینی دارای نمود ظاهری و نمود باطنی است. نمود ظاهری در قالب آداب و رسوم، سمبل‌ها، مراسم و طرز زندگی و یا به صورت کالبدی‌های فرهنگی خود را نشان می‌دهد و نمود باطنی در قالب اسطوره‌ها به فرهنگ، پویایی و بالندگی می‌بخشد و هر زمان که روح باطنی با اسطوره‌های مذهبی از حالت اولیه خارج شوند یا استحاله گردند، فرهنگ پویایی خود را از دست داده، به فرهنگی ایستا مبدل می‌گردد. امام خمینی (ره) با شناخت این رمز و پا فشاری بر اسطوره‌های مذهبی توانست به فرهنگ بشری روحی دوباره ببخشد تا بشر امروز بتواند هویت انسانی خود را دریابد و این هویت با یک حکومت الهی تداوم و استمرار می‌یابد.

در پایان، تذکر این نکته ضروری است که پرداختن به تمام جوانب تأثیر آموزه‌های تربیتی دین بر فرهنگ و تمدن ایران در هر دوره نیاز به بررسی و مطالعه ای گسترده دارد و در این مقاله نمی‌گنجد.

منابع و مأخذ :

قرآن کریم .

آشوری, داریوش. (۱۳۷۵). *تعریف ها ومفهوم فرهنگ*, تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
آمدی, سید حیدر. (۱۳۳۷). *غررالحکم و دررالکلم*, ترجمه و نگارش محمدعلی انصاری قمی.
تهران: بی نا.

اسلامی ندوشن, محمد علی. (۱۳۴۵). *فرهنگ وشبه فرهنگ*, تهران: انتشارات توس.
آیزایا, برلین. (۱۳۶۸). *چهارمقاله درباره آزادی*, ترجمه محمدعلی موحد (۱۳۶۸). تهران:
انتشارات خوارزمی.

آبرا کرامبی, نیکلاس و دیگران. (۱۳۶۷). *فرهنگ جامعه شناسی*, ترجمه حسن پویان.
تهران: انتشارات چاپخش.

باتامور, ثی. بی. (۱۳۷۰). *جامعه شناسی*, ترجمه سید حسن منصور و سید حسین
کلجاهی. (چاپ چهارم). تهران: امیرکبیر.

بوتول, گاستون. (۱۳۷۱). *جامعه شناسی سیاسی*, ترجمه خجسته هوشنگ فر.
تهران: شیفته.

پنبرگ, هنریک ساموئل. (۱۳۵۹). *دینهای باستان*, ترجمه سیف الدین نجم آبادی. تهران:
مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ ها.

چگینی, احمد و قاسمی پویا , اقبال. (بی تا). *تاریخ آموزش و پرورش ایران*. تهران: انتشارات
دانشگاه آزاد ایران.

حکمت, علیرضا. (۱۳۵۰). *آموزش و پرورش ایران باستان*. تهران: موسسه تحقیقات و
برنامه ریزی علمی و آموزشی.

دورانت, ویل. (۱۳۷۹). *لذات فلسفه*, ترجمه عباس زریاب, تهران: شرکت انتشارات علمی و
فرهنگی.

دورانت, ویل. (۱۳۶۵). *تاریخ تمدن*, ترجمه احمد آرام, تهران: بخش اول کتاب اول, انتشارات
انقلاب اسلامی.

درانی, کمال. (۱۳۷۶). *تاریخ آموزش و پرورش قبل از بعد از اسلام*, تهران: سمت.

رهنما, زین العابدین. (۱۳۵۲). *مقدمه ترجمه وتفسیرقران*, تهران: سازمان اوقاف.

زرین کوب, عبدالحسین. (۱۳۶۹). *کارنامه اسلام*, تهران: امیرکبیر.

سبحانی, جعفر. (۱۳۷۲). *اصول عقاید اسلامی ونگاهی به زندگانی پیشوایان معصوم(ع)*,

تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج).

تکمیل همایون ، ناصر. (۱۳۶۰). آموزش عالی در ایران باستان. *مجله تحقیقات آموزشی* ،
سادات، سید محمد. (۱۳۷۸). امام خمینی و روابط بین الملل. *فصلنامه حکومت اسلامی*،
شریعتمداری ، علی. (۱۳۶۹). *جامعه و تعلیم و تربیت (چاپ شانزدهم)*. تهران: امیرکبیر.
صدیق، عیسی. (۱۳۶۳). *تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر*، تهران: انتشارات دانشگاه
تهران.

مرکز مدارك فرهنگي انقلاب اسلامي. (۱۳۶۱). *صحیفه نور: مجموعه رهنمودهاي امام
خمیني* ، ج ۴، ۵، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۸، ۷، ۱۸، ۲۳، ۲۲، تهران: مرکزمدارك فرهنگي انقلاب
اسلامي.

غروي ، علي. (۱۳۴۳). *تعلیم و تربیت در قابوسنامه. آموزش و پرورش دوره ۳۴*، شماره ۸ ،
ص-۱۹ ۲۳. شماره ۹، ص ۵۰-۴۵. شماره ۱۰، ص ۴۵-۴۱.

فوکوتساوا، یوکیشی. (۱۳۶۴). *نظریه تمدن* ، ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: نشرآبی.

فصلنامه حکومت اسلامی. (۱۳۷۸). «*سرمقاله*» ، شماره ۱۲، ص ۱.

کریستین سن ، آرتور. (۱۳۷۰). *ایران در زمان ساسانیان* ، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی.
تهران: دنیای کتاب.

مطهری ، مرتضی. (۱۳۷۳). *خدمات متقابل اسلام و ایران* (چاپ بیستم). تهران: انتشارات
صدرا.

معین ، محمد. (۱۳۴۸). *مزدیسنا فرهنگ و ادب پارسی* (چاپ دوم). تهران: دانشگاه تهران .

مشیرالدوله. (۱۳۴۵). *تاریخ ایران* ، تهران: انتشارات خیام.

واعظی ، احمد. (۱۳۷۸). امام خمینی و مبحث آزادی ، *فصلنامه حکومت اسلامی*.

ولایتی ، علی اکبر. (۱۳۷۸). *تجدید حیات فرهنگ و تمدن اسلامی*. قیسات ۱۴ ، ص ۷۵-۶۲.

همایي ، جلال الدین. (۱۳۶۴). *تعلیم و تربیت از نظرخواجه نصیرالدین طوسی. مجله تعلیم
و تربیت*.

Boudon, R. & Bourricaud, F. (1989). *A Critical Dictionary of Sociology*, London: Rout
ledge.

Dawson,(1985). *Christianity and the New Age*, Manchester: Sophia Institute Press.

Theodorson, G.A. & Theodorson, A.G. (1969). *A Dictionary of Modern Sociology*. New
York: Thomas Y. Crowell